هوالعلیم

کیفیت حج نیابی (2)

سلسله دروس خارج فقه – حج نیابتی - جلسه ۱۵۱

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

صحبت در حج نیابتی بود و اینکه این حج از کجا تعلّق می‌گیرد. مثلاً اگر شخصی حج بر ذمّه‌اش باشد و از دنیا برود و عمداً یا سهواً نتواند آن حج را اتیان کند، آنچه که بر ذمّهٔ شخص هست عبارت است از نفس اتیان به اعمال مخصوصه، استطاعت جنبهٔ مقدمی دارد، یعنی از مقدمات وجود است و تحصیل مقدمهٔ وجودیّه، برعهدهٔ خود مکلف است که بایٍّنحوکان این مقدمه را تحصیل کند.

تعلق امر به نفس تکالیف نه مقدمه

امر به نفس مقدمه تعلّق نمی‌گیرد بلکه به نفس تکالیف تعلّق می‌گیرد. تحصیل مقدمهٔ وجودیّه متعلَّق امر عقلی است. آنچه که برای صلاة واجب است، اتیان به اعمال مفروضه و اجزاء محدوده و متعیّنه در موقع خاص و به شرایط خاصه است. اما امر به مقدمهٔ وجودیّه مثل تحصیل طهارت مائیه یا ترابیّه، استقبال ثوب و مکان غیرغصبی و امثال‌ذلک تعلّق نمی‌گیرد. عقل این مسئله را برای شخص الزامی می‌کند و کیفیتش هم برعهدهٔ خود عقل است و در شرایط مختلف، حکم عقل هم مختلف می‌شود.

اگر مولا امر به وجوب اطعام در لیلة الجمعه کرد و تا لیلة الجمعه یك هفته فاصله باشد، عقل حکم به تهیهٔ مقدمات مِن یوم السبت ندارد بلکه می‌گوید که اگر خواستی از روز سه‌شنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبه به‌دنبال تهیهٔ مقدمات وجودیّه و علل معدّه بروی، اشکالی ندارد. من‌باب‌مثال حکم عقل در روز دوشنبه قدری قوی‌تر می‌شود و حکم عقل در روز پنج‌شنبه، حکم بَتّی می‌شود. وقتی می‌بینیم کیفیت ورود و عدم ورود عقل نسبت به موارد مختلفه، اختلاف و تفاوت دارد و به تحقق شرایط و امور و مقارناتِ خارج از تکلیف [بستگی دارد] و به [خود تکلیف] تعلّق ندارد. بنابراین تحصیل مقدمات وجودیّه ـ درصورتی‌که مکلفٌ‌به، از واجبات مطلق باشد، نه از واجبات مشروط ـ برعهدهٔ خود انسان است

چون همان‌طوری‌که قبلاً بحثش را متذکر شدیم، در واجب مطلق، حکم به نفس وجوب و موضوع تعلق می‌گیرد و تحصیل مقدمات برعهدهٔ خود مکلف است، بر خلاف واجب مشروط که تحصیل مکلفٌ‌به و حکم، برعهدهٔ مکلف نیست بلکه تحقق شرایط خارجیّه محقِّق تکلیف خواهند بود.

برخلاف آنچه مطرح است، صلاة واجب مطلق است نه واجب مشروط. فرض کنید یک ساعت تا مغرب

فاصله است، صلاة مغرب از همین الآن برای انسان واجب است نه اینکه حکم وجوب صلاة مغرب بعداً می‌آید چون تفاوت می‌کند که آیا نماز از الآن واجب است ولی وقت وجودش یک ساعت دیگر است یا اصل تکلیف از یک ساعت دیگر می‌آید؛ لذا اگر قائل به وجوب مطلق در مورد صلاة باشید، نمی‌توانید الآن کاری انجام بدهید که از اول مغرب مغمیٰ علیه شوید و دیگر تکلیفی نداشته باشید این جایز نیست. بر همین اساس همین مطالب را راجع به سایر مسائل مثل صوم و امثال‌ذلک عرض کردیم.

این مسئلۀ بسیار مهمی است و مطلب در قضیۀ حج هم به همین کیفیت است، یعنی در مسئلۀ حج خلافاً لما نُقِل و خلافا لما عُرِف و خلافا لما فُهِم، حج واجب مشروط نیست بلکه مثل نماز و روزه واجب مطلق است. همان‌طور که روزه واجب مطلق است و واجب مشروط نیست و صحّت و امثال‌ذلك از مقدمات عقلیۀ این واجب هستند، مثل همۀ واجبات دیگر که مقدمات شرعیه و عقلیه ممکن است داشته باشند حج هم واجب مطلق است و مقدمۀ عقلیۀ آن استطاعت است نه اینکه حج بر حصول استطاعت متوقف است شرعاً بما هو مشروطٌ بهذه الشرطیة.

در بلوغ، شرط برای تحقق تکلیف، وصول غلام یا بنت به سن بلوغ است. این مسئله هم به همین کیفیت است که در آنجا اگر غلام به سن پانزده و شانزده سالگی برسد به‌عنوان شرط برای تعلق تکلیف که خود آن واجب است، آن هم واجب می‌شود. بنابراین اگر شخصی بتواند زمان را نگه دارد و او در چهارده سالگی بماند، یعنی هیچ‌وقت بالغ نمی‌شود یا اینکه اگر شخصی پیدا شود که آثار بلوغ را نگه دارد، در اینجا کسی بالغ نمی‌شود البته این غیرممکن است ولیکن از باب مثال می‌گویم، شرط برای تعلق تکلیف به‌عنوان شرط وجوب، وصول به سن بلوغ است.

در اینجا همان‌طوری‌که قبلاً خدمت رفقا عرض شد، سن بلوغ به‌عنوان سن حصول مرتبۀ فعلیت عقلیه است والاّ بلوغ که به وزن و باسکول تعلق نمی‌گیرد؛ الآن بچه‌هایی هستند که در بچگی صد و بیست کیلو وزنشان است، یعنی سه چهارتا بالغ را یک طرف باسکول و این یکی که ده سالش است را طرف دیگر باسکول [قرار دهند] باهم برابری می‌کنند. قد یک فندق هم عقل ندارد! عکسش را من دیدم که صد و بیست کیلو بیچاره وزنش بود، حالا آیا نماز برایش واجب است؟! چون وزنش نسبت به بالغ‌هایی که بعضی‌ها پنجاه کیلو هستند و نحیف هستند، این تقریباً سه‌تا پنجاه کیلو وزن دارد، پس باید به‌جای یک نماز مغرب، سه‌تا بخواند! نه بابا جان، نماز به این چیزها کار ندارد.

ما از همین‌جا این مسئله را استفاده می‌کنیم که مسئلۀ بلوغ مربوط به عقل است و این قضیه به عقل تعلق

می‌گیرد. قضیه‌ای که راجع به علاّمهٔ حلی عرض کردیم،[1] چنین مطالبی در آنجا می‌آید! شما دربارهٔ این قضیه تا به‌حال فکر کرده‌اید که ائمه علیهم السلام که در سن نه‌سالگی یا یازده‌سالگی مثلاً امام هادی علیه السلام در سن یازده‌سالگی و در بعضی از روایات در ده‌سالگی هست که اینها به مرتبه امامت می‌رسیدند،[2] تکلیف به نماز درحالی‌که هنوز پانزده‌ساله‌شان نشده است، چطور است؟! یا از همه مهم‌تر در مورد خود امام زمان علیه السلام که در سن پنج سالگی بوده که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفتند،[3] آیا امام زمان نعوذ بالله می‌فرمایند که بالغ نیستم که نماز بخوانم؟! نماز را شیعیانم بخوانند و من ده، دوازده سال دیگر که پانزده سالم شد، می‌خوانم و فعلاً دوران استراحت را بگذرانم! آیا هیچ عقل سلیمی چنین حرفی را می‌پذیرد؟! شما نگاه کنید شرایط بلوغ که تفاوت نمی‌کند، برای همه یکی است؛ آنچه که در روایات است پانزده سال هست[4] و یا در مورد دختران، چهارده‌سال هست[5] چون تکلیف دختر در نُه سالگی را قبول نداریم. البته آن تکلیف هم در مورد نماز و روزه است و برای احکام دیگر سن بالاتری لازم هست مثلاً در مورد تعلق حدود یا قصاص و امثال‌ذلک ما خیلی بالاتر از پانزده و شانزده سال را باید حساب کنیم، یعنی آن کسی که هنوز این مسائل برای او جا نیفتاده و اصلاً مسئلهٔ مرگ و حیات برای او معنا ندارد مثل نوجوان چهارده و پانزده‌ساله که خیلی راحت روی مین یا زیر تانک و توپ می‌رود آیا این مسئله ملاک برای ایمان و مقامات او می‌شود؟! بابا و ننه‌اش دارند بر سرشان می‌زنند اما این جوان راحت می‌خندد!

یک دفعه یکی از دوستان سابق ـ من هفت هشت سالم بود ـ آمده بود و برای پدرمان تعریف می‌کرد که برای او خبر آورده بودند که مغازه‌ات آتش گرفته است! تا گفتند که مغازه‌ات آتش گرفته، روی زمین افتاد و

---

[1] جهت اطلاع به درس ۱۴۷ رجوع شود.

[2] الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۷. مناقب اهل بیت (علیهم‌السّلام)، ص ۲۰۶ با قدری اختلاف.

[3] الإرشاد، ج ۲، ص ۳۳۹.

[4] الکافی، ج ۷، کتاب الحدود، باب حد الغلام و الجاریة و اللذین یجب علیهما الحد تاماً، ص ۱۹۷، ح ۱:
«عن حُمرانَ قالَ: سألتُ أباجعفر علیه‌السلام قُلتُ لهُ: متی یَجِبُ علی الغُلامِ أن یُؤخَذَ بِالحُدودِ التّامّةِ و تُقامَ علیهِ و یُؤخَذَ بِها فقالَ: "إذا خَرَجَ عنهُ الیُتْمُ و أدرَكَ" قُلتُ: فلِذلِك حدٌّ یُعرَفُ بِهِ فقالَ: "إذا اِحتلمَ أو بَلَغَ خمسَ عشرةَ سنةً أو أشعَرَ أو أنبَتَ قبل ذلك أُقِیمتْ علیهِ الحُدُودُ التّامّةُ و أُخِذَ بِها و أُخِذَتْ لهُ" الحدیث.»

[5] تهذیب الأحکام، ج ۲، کتاب الصلاة، ابواب الزیادات فی هذا الجزء، باب ۱۸، ص ۳۸۰، ح ۵:
«عن عمّارٍ السّاباطِیِّ عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: سألتُهُ عنِ الغُلامِ متی تجبُ علیهِ الصّلاةُ قال: "إذا أتی علیهِ ثلاثَ عشرةَ سنةً فإنِ اِحتَلَمَ قبلَ ذلِک فقد وَجَبَت علیهِ الصّلاةُ و جَرَی علیهِ القلمُ و الجاریةُ مِثلُ ذلِک إن أتی لها ثلاثَ عشرةَ سنةً أو حاضَت قبلَ ذلِک فقد وَجَبَت علیها الصّلاةُ و جَرَی علیها القلمُ".»

خون‌دماغ شد! عجب سالکی! حالا خون‌دماغش را بند آوردند و سرحال شد و گفت که بلند شویم برویم ببینیم چه شده است. مغازه‌اش هم مغازهٔ پلاستیک [فروشی] بود. آنجا رفت تا نگاه کرد، دید پلاستیک‌ها مثل آب سرازیر شده است. دفعه دوم دوباره روی زمین افتاد! دوباره او را سر حال آوردند و گفتند که حالا عیبی ندارد! بچه‌ای داشت که تقریباً هفت، هشت و یا ده ساله بود، این بچه به مغازه نگاه می‌کرد و می‌دید که آتش بالا می‌رود، کف می‌زد، دست می‌زد و می‌خندید! بابایش روی زمین دراز کشیده بود و از دماغش خون می‌آمد و آن بچه خوشحالی می‌کرد و می‌گفت: «آخ جان! نگاه کن، ببین!» حالا اگر این بچه را ببرند وسط تانک بگذارند از زندگی چه می‌فهمد؟! از مرگ چه می‌فهمد؟! و فیه تأملٌ؛ جای تأمل است! درست شد؟! چه می‌فهمد؟! یک آدم سی و پنج‌ساله، یک آدم چهل‌ساله که سه‌تا بچه دارد و تعلق دارد، زندگی را فهمیده است، اگر او برود، حالا باید روی او حساب و توجه شود که قضیه چیست. علیٰ‌کلٍّ‌حال دیگر خیلی به بیراهه نزنیم که دیگر همین مقدار زیادی است!

حالا امام علیه السلام در سن ده‌سالگی، یازده‌سالگی به چه مرتبه‌ای از بلوغ عقلی رسیده است و آیا تکلیف مترتّب بر این است یا اینکه حتماً باید پانزده سالش تمام شود و آن حالت بلوغ که در همهٔ افراد هست، برای او هم پیدا شود. نه‌خیر، اینجا مسئله، مسئلهٔ عقل است. عقل که چه عرض کنیم، [اصلاً] امام در چنین سنی خودش مفیض عقل شده است و در مجرای افاضهٔ عقل قرار گرفته است! آن‌وقت چطور ممکن است ما بگوییم که تکلیف به او متعلق نیست. اصلاً تکلیف نسبت به امام در چنین وضعیتی، قبل از این تعلق گرفته است.

مطلب در مسئلهٔ امامت اصلاً تکلیف نیست، مطلب دیگری است و در یک افق و فضای دیگری است؛ از یک دید و بصیرت دیگری تکلیف را متناسب با فضای خودش، نه متناسب با فضای ما انجام می‌دهد. وقتی که نماز ظهر می‌شود چه تکلیفی احساس می‌کنیم؟! می‌گوییم: «دوباره موقع ظهر شد و باید وضو بگیریم! ای ددم وای! اگر خورشید یک ساعت دیرتر می‌آمد دستش را می‌بوسیدیم! آخر حالا موقع زوال است؟! یک ساعت دیرتر بیا، بابا کار داریم، زندگی داریم!» یا مثلاً «چه می‌شد که خداوند این ظهر را از ما برمی‌داشت و به جایش شب نماز می‌خواندیم یا صبح خسته هستیم بگیریم بخوابیم»! ما همین هستیم! حالا قضیه کم و زیاد دارد!

آیا برای امام یا برای پیامبر هم ارتباط با مسئلهٔ تکلیف و مسئلهٔ حضور وقت، یک چنین حالاتی است؟! آن «أرِحنی یا بِلال»[1] که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید، حکایت از چه وضعیّت، موقعیّت و فضایی

[1] بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳:

برای رسول الله دارد؟! می‌فرماید: «أرِحنی یا بِلال»، یعنی خسته شدم از بس که با کثرات و مظاهر اطلاع پیدا کردم و آن تعلق تامهٔ من به ذات، ناقص شده است و من دوباره باید به مرتبهٔ ذات برگردم و رجوع کنم گرچه این مظاهر همه مظاهر اوست و مظاهر در بقاست ولی با مظاهری که ما با آن ارتباط داریم، خیلی فرق می‌کند چون نسبت به ما نه بقائی هست و نه هیچ، کشک است! اصلاً به فهممان نمی‌رسد. حالا با اینکه اوست ولی به همین مقدار هم «إنَّهُ لَیغانٌ عَلَی قَلْبی؛ وَ إنّی لَاسْتَغْفِرُ الله فی الْیَوْمِ سَبْعینَ مَرَّةً.»[1] با این ارتباط با مظاهر و تعلقات، می‌فرماید: «أرِحنی یا بِلال». آیا پیغمبر چنین تکلیفی می‌فهمد که واجب شده است و باید بخوانیم، چه می‌شود؟! یا اصلاً آن مرتبهٔ دیگری از تکلیف را می‌داند که اگر هم تکلیف به وجوب، برداشته شود پیغمبر باز همین «أرِحنی یا بِلال» را می‌فرماید. مگر تکلیف به صلاة لیل برداشته نشد؟! یک وقت صلاة لیل واجب بود،

«قال النّبی صلی الله علیه و آله و سلم: "جُعلت قُرّةُ عینی فی الصّلاةِ و کان یقولُ أرحنا یا بلالُ".»

[1] الله شناسی، ج ۱، ص ۲۲۱، تعلیقه ۱:

«شرح منازل السّائرین، ملاّ عبد الرزّاق کاشانی، انتشارات بیدار، ص ۱۰۵: "وَ لِهَذا قالَ [رسولُ الله] صَلَّی الله عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّهُ لَیُغانُ عَلَی قَلْبی؛ وَ إنّی لَاسْتَغْفِرُ الله فی الْیَوْمِ سَبْعینَ مَرَّةً." و در تعلیقه آورده است:

"حسین بن سعید در کتاب زهد، باب توبه، ص ۷۳ از حضرت امام أبوعبدالله جعفرٌ الصّادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: «... وَ کانَ رَسولُ الله صَلَّی الله عَلَیهِ وَ آلِهِ یَتوبُ إلَی الله فی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعینَ مَرَّةً مِنْ غَیرِ ذَنْب.» و تِرمِذی در کتاب تفسیر، باب ۴۸، ج ۵، ص ۲۸۳ از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله تخریج حدیث کرده است که فرمود: «إنّی لَاسْتَغْفِرُ الله فی الْیَوْمِ سَبْعینَ مَرَّةً.» و ابن ماجَه در کتاب الادب، باب الاستغفار، ج ۲، ص ۱۲۵۴ تخریج حدیث نموده است که: «إنّی لَاسْتَغْفِرُ الله وَ أتوبُ إلَیهِ فی الْیَوْمِ سَبْعینَ مَرَّةً.»

و بخاری در کتاب الدّعوات، ج ۸، ص ۸۳ تخریج کرده است که: «وَ إنّی لَاسْتَغْفِرُ الله وَ أتوبُ إلَیهِ ـ خ فی الْیَوْمِ أکْثَرَ مِنْ سَبْعینَ مَرَّةً.» ایضاً أحمد در مسند ج ۲، ص ۲۸۲ روایت نموده است. و مسلم در کتاب الذّکر، باب الاستغفار، ج ۴، ص ۲۰۷۵ تخریج کرده است که: «إنَّه لَیُغانٌ عَلَی قَلْبی؛ وَ إنّی لَاسْتَغْفِرُ الله فی الْیَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ.»

و در مرصاد العباد ص ۲۵۷ گوید: چنانک خواجه علیه الصّلوة در کمال مقام محبوبی و دولتِ لِیَغْفِرَ لَکَ الله ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ، هنوز توبه را کار می‌فرمود و می‌گفت: «إنَّهُ لَیُغانٌ عَلَی قَلْبی؛ وَ إنّی لَاسْتَغْفِرُ الله فی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعینَ مَرَّةً.» و در ص ۳۲۶ گوید: آنچه خواجه علیه السّلام می‌فرمود: «إنَّهُ لَیُغانٌ عَلَی قَلْبی» تا آخر، یعنی از اختلاط خلق و تبلیغ رسالت و اشتغال به معاملات بشری، هر نفس وجودی می‌زاید و ابر کردار در پیش آفتاب حقیقی می‌آید؛ من به استغفار، نفی آن وجود می‌کنم روزی هفتاد بار."

و در ص ۶۲۴ در تعلیقه آورده است که: "این حدیث در کشف المحجوب هُجْویری و صحیح مسلم و صحیح بخاری موجود است ..."».

همهٔ افراد می‌خواندند اما بعد برداشته شد ولی برای پیغمبر ماند.[1]

از چیزهایی که برای پیغمبر واجب بود صلاة لیل بود، این وجوبی که برای پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم ماند، وجود و عدمش فرقی نمی‌کند، یکی است، در ارتباط با ما و فهم و خطاب با ما است که تعبیرِ به وجوب در صلاة لیل برای رسول اللَه هست ولی برای خود رسول اللَه تفاوت ندارد، چه برداشته شود چه گذاشته شود، یك توجه است نه دو توجه. مثل بهائی‌ها که یك‌دفعه آمدند و در یك برهه حضرتِ نقطهٔ اولیٰ اصلاً کل تکالیف را برداشتند دین جدید هم که نیامده و دوران بزن‌وبکوب است! در آن دوران خیلی به بهائی‌ها خوش گذشت، اگر بدانید، ای کاش ما هم آنجا بودیم!! فَأفوزَ فَوْزًا عَظیما!! دوران تفاوت بین دو شریعت، شریعت محمدیّه که نقض شده بود و شریعت جدید نقطهٔ اولیٰ نیامده بود. آن کسانی‌که کتاب‌های بهائی‌ها و بابی‌ها را خوانده‌اند بروند ببینند که چه اوضاعی بود! خلاصه به همه خوش گذشت! حالا اگر همین امشب بگویند که خدا تا یك هفتهٔ دیگر نمازها را برمی‌دارد این خدایی که تابه‌حال تکلیف به وجوب کرده است می‌گوید که از امشب که شب چهارشنبه است، به مناسبت عید غدیر و برکت عید غدیر می‌خواهیم عیدی بدهیم و یك هفته نماز ندارید، هر چه هست سر جایش است ولی این یك قلم جنس را ما برمی‌داریم! مگر دست خدا نیست؟! چه حالی پیدا می‌کنیم؟! به‌به! خدا کند همه‌اش عید غدیر باشد! [کاش] هر ماه یك عید غدیر داشته باشیم! دم خدا گرم! چه شده است؟! یك هفته نماز برداشته شده است!

اگر ما در وضعیتی بودیم و وقتی که نماز برداشته شد یك‌دفعه اخم‌هایمان درهم رفت که ای داد بیداد! ای خدا! اگر می‌خواهی عیدی بدهی چرا این‌جوری می‌دهی؟! یك چیز دیگر بده، چرا نماز را برمی‌داری؟! چرا باید این حال ازبین برود؟! چرا منةً علی‌العباد باید این‌طوری و به این نحو و به این قسم باشد؟! اگر دیدید حال قبض برای‌تان پیدا شد، تعجب پیدا شد، به‌جای اینکه خوشحال شوید، ناراحت شدید، معلوم می‌شود در شما یك خبری هست، یك آثاری، یك علامتی هست. اما اگر گفتید که به‌به! چه عیدی‌ای! خدایا یك هفته مرخصی را دو هفته‌اش می‌کردی اگر تا محرم ادامه‌اش می‌دادی چه می‌شد! اگر این‌طور است پس باید به ما تکلیف شود، باید چوب قانون هنوز بالای سر ما باشد. باید آن سوط[2] و تازیانه برای عمل به قانون هنوز در بالای سر ما باشد. هر وقت دیدید قانون و عدم قانون در ارتباط با ما فرقی نکرد و تفاوتی نداشت چه قانون باشد چه نباشد

---

[1] مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۶۹.

[2] لغت‌نامه دهخدا: تازیانه.

[آن‌وقت خبری هست.]

به‌طورکلی در همهٔ کشورها عمل به قانون برای کیست؟! برای حدود نود درصد هست، اغلب مردم افرادی هستند که باید ملتزم به قانون شوند والاّ مطلب این‌طور نیست، نفس به‌دنبال تعلقات خودش و به‌دنبال منویّات خودش و به دنبال خواست‌های خودش است، چوب قانون را شما از سرش بردارید، هر کسی می‌خواهد باشد، بعد ببینید چند نفر به قانون عمل می‌کنند.

الآن یک جای از دنیا را به من بگویید که قانون را بردارند، یعنی مستقیماً اعلام کنند که آقا از فردا روز چهارشنبه، صبح تا شب هر کسی را کُشتی کسی پی شما را نمی‌گیرد، هر مالی را بردی کسی سراغت را نمی‌گیرد، به هر کسی تجاوز کردی کسی پیگیری نمی‌کند، از هر دیواری بالا رفتی و هر کاری کردی مثلاً خانه‌ای را آتش زدی، قانون برداشته شده است، ببینید چند نفر سر جای‌شان می‌ایستند و مثل آدم‌های روز قبل همان کار را انجام می‌دهند که روز قبل بود. بالأخره امتحانش بد نیست! البته باید تمام نیروهای نظامی، انتظامی، کلاه سبز، کلاه سیاه، لباس شخصی و غیرلباس شخصی‌ها، در حال آماده‌باش باشند! لذا کلّ مملکت به‌هم می‌ریزد! الآن که قانون هست، ببین چه‌کار می‌کنند، مردم به سر هم چه می‌آورند! یک روز اگر قانون برداشته شود چه می‌شود!

در کتاب می‌خواندم که یک روز چنین قضیه‌ای بعد از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد. می‌گویند که بهترین کشور دنیا برای زندگی الآن سوئیس است، در بهترین کشور دنیا در همین سوئیس یک روز قانون را برداشتند، فقط شش ساعت انجام دادند، ارتش مداخله کرد، پلیس از عهده‌اش برنمی‌آمد! چند ساعت گذشت تا اینکه توانستند همه را سر جای‌شان بنشانند.

آیا امام علیه السلام در هنگام امامت وقتی که مسئلهٔ امامت به او افاضه می‌شود همین دیدگاه ما را نسبت به تکلیف دارد؟! حالا ما با قبلش کار داریم، به آن موقع کار نداریم که اصلاً آن موقع اصلاً مسئله، مسئلهٔ تکلیف نیست، مسئلهٔ مصدریّت تشریع است. این مسائل برای کسانی‌که یک مقدار راه رفته باشند، یک مقدار حالی پیدا کرده باشند، یک مقدار از مبانی و معارف برای اینها روشن شده باشد، عادی است؛ آنها دیگر به تکلیف نگاه نمی‌کنند.

﴿وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦۚ﴾[1] اگر پروردگار آن ﴿بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦۚ﴾ را برای انسان روشن کند و حقیقت این ارتباط و تعلق به خود را برای انسان آشکار کند، حضرت یوسف باشد دست از عمل خلاف برمی‌دارد، غیر یوسف باشد دست از عمل خلاف برمی‌دارد، پیغمبرش باشد دست از عمل

[1] سورهٔ یوسف (۱۲) آیهٔ ۲۴. حیات جاوید، ص ۶۰:
«اگر آن حقیقت معصیت را که ظلمت و آتش و ابتعاد از حقّ است نمی‌دید، قطعاً به این عمل زشت اقدام می‌نمود.»

خلاف برمی‌دارد، افراد عادی باشند دست از عمل خلاف برمی‌دارند، درمقابل، حضرت یوسف باشد به تکالیف عمل می‌کند، غیر حضرت یوسف باشد هم به تکالیف عمل می‌کند. ﴿بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦۚ﴾، یعنی همان حیثیت تعلّقیه که به‌واسطهٔ خلاف آن جنبه، قطع می‌شود و به‌واسطهٔ انجامِ ما فیه رضی‌الله‌تعالی، آن حیثیت تعلّقیه تثبیت، تشدید و تحکیم می‌شود و این مسئله در آنجا پیدا می‌شود. این به اشدّ وجه و به نهایت مرتبه از شدت و حدّت برای امام علیه السلام در همان سنین، متحقق است. بنابراین تکلیف یعنی چه؟! مسئله اصلاً به اینجا کاری ندارد.

بنابراین صحبت در این مسئله به اینجا رسید که قضیهٔ حج میقاتی مربوط به استطاعت می‌شود. وقتی گفتیم که حج به‌عنوان واجب مطلق است، مسئلهٔ استطاعت، مقدمهٔ وجودیّه برای آن می‌باشد و در مقدمهٔ وجودیّه، تکلیف شارع به آن تعلق ندارد و آن تکلیف، تکلیف عقلی است و خود انسان، مکلف است بر اینکه تحصیل مقدمهٔ وجودیّه کند؛ لذا شخص باید از اول زمان بلوغ به‌دنبال تحصیل مقدمه و تحصیل استطاعت برود. خیلی مسئلهٔ مهمی هست، یعنی همان‌طوری‌که به‌دنبال جهیزیّه حرکت می‌کنی، به‌دنبال تحصیل خانه برای رهن و اجاره حرکت می‌کنی، همان‌طوری‌که دنبال پول برای بیع زمین و ساختمان حرکت می‌کنی، باید به همان مقدار و بلکه بیشتر برای استطاعت مکه حرکت کنی نه اینکه جهیزیه، خانه و رهن تهیه شود، کارگاه هم گرفته شود، پنجاه تا عمله و بنا و کارگر گرفته شود، بعد همه که انجام شد، حالا ببینیم اموالمان زیاد می‌آید یا نمی‌آید، می‌رسد یا نمی‌رسد، حج برویم یا نرویم! اوه اوه! خیلی از [زمان] تکلیف و تعلق به وجوب گذشته است که حضرت آقا تازه به این فکر افتاده‌اند که ببینند حج بر ایشان واجب است یا نه! یعنی شخص بالغ باید به موازات با سیر زندگی، به همان موازات به‌دنبال استطاعت برای حج، حرکت کند.

تلمیذ: بعد از شیخ انصاری همهٔ فقها جملهٔ شرطیه را مثال می‌زنند و مثلاً می‌گویند که در جملهٔ إذا دخل الوقت فَصَلِّ، دخول وقت قید برای وجوب و واجب مشروط است نه وجود و می‌گویند که ظهور دارد.

استاد: إذا دخل الوقت، قید برای وجود است نه قید برای وجوب. وقتی که داریم: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا﴾[1] چطور می‌گویید که نماز قید برای وجوب است؟! یعنی وقتی که شرط باشد شما می‌توانید رفع قیدیّت و شرطیّت کنید. از کجا چنین مسئله‌ای را انسان می‌تواند استنباط کند؟! وقتی که ما ادلّهٔ دیگری در این زمینه داریم بر اینکه شخصی که نتواند نمازش را در وقت بخواند، باید بعداً قضایش را به‌جا بیاورد معلوم می‌شود وجوب بوده است چون اگر وجوب و امر نباشد قضا چه معنایی دارد؟!

---

[1] سورهٔ نساء (۴) آیهٔ ۱۰۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۱۷، تعلیقه ۱:
«نماز (از جانب خدای تعالی) بر اهل ایمان در وقت معیّن واجب شده است.»

شما باید بگویید که یك امری ملاك بوده است و آن امر هم موجود است ولی آن امر مشروط به علم است، این شخص حالا علم ندارد ولی بعداً باید قضا کند. اگر ملاك نباشد دیگر قضا معنا ندارد و لغو می‌شود. مثل اینکه شرطِ برای نماز آیات برای شما واقع نشود مثلاً در طهران می‌خواهد زلزله بیاید، به شما می‌گویند و یقین هم دارید که ساعت چهار و نیم بعد از ظهر در طهران زلزله می‌آید شما صبح طهران هستید، بلند می‌شوید و به اصفهان می‌روید، نتیجتاً در طهران زلزله را درك نکرده‌اید؛ لذا نماز آیات برای شما واجب نیست چون این دست خود شماست. ولیکن نسبت به صلاة و ادله‌ای که داریم: «الصلاةُ لا یترك بِحالٍ»[1] و آیه شریفهٔ ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا﴾ این حکمِ واجب مطلق را پیدا می‌کند. وقتی که واجب مطلق شد؛ بنابراین قیدها، قید وجودی هستند نه وجوبی.

تلمیذ: اینکه اهل تشیّع دخترانشان را به اهل تسنّن می‌دهند چگونه است؟!

استاد: حرام است و اصلاً عقد باطل است.

تلمیذ: در مواردی که آن شخص اهل صدق، وارسته، درستی و پاکی هست و هیچ مورد خلافی از او سر نزده است و ادراکی از مسئله ندارد ولی از نظر علمی نتوانستیم او را قانع کنیم؛ حکم چگونه است؟

استاد: ببینید مطلب برمی‌گردد به اینکه: ﴿وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ سَبِيلٗا﴾[2] همین ملاک در مورد اهل تسنّن و تشیّع است. بنابراین در مواردی که احساس شود این ازدواج موجب تبدّل حال و عقیده خواهد شد که در اغلب موارد به این کیفیت هست، در اینجا اشکال ندارد و در ضمنش هم روایاتی داریم. چند سال پیش بود اتفاقاً راجع به این قضیه صحبت شد. اگر مسئله خلاف باشد، یعنی شرایط حال و قرائن اقتضا کند که دختر بر پسر تأثیر می‌گذارد، در آن صورت اشکال ندارد، یعنی دختر تأثیر می‌گذارد و داماد را هم شیعه می‌کند؛ لذا برحسب موارد متفاوت است.[3]

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد

---

[1] الکافی، ج ۳، ابواب الحیض، باب النفساء، ص ۹۹، ح ۴، با قدری اختلاف.

[2] سورهٔ نساء (۴) آیهٔ ۱۴۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۷۱:

«و هیچ‌گاه خداوند مختصر راه سُلطه و تفوّق برای کافران نسبت به مؤمنان قرار نخواهد داد.»

[3] تلمیذ: مثلاً مواردی داریم مثل سید علی خان کبیر که مادرش شافعی مذهب است. پس باید انسان بسنجد که نفسِ کدام غلبه دارد، وقتی شخص صدق دارد ولی اعمال ظاهری را انجام نمی‌دهد در این صورت نباید زیاد سخت گرفت؟

استاد: بله، نباید زیاد سخت گرفت.